

نگارشی

انجمن قرآن پژوهی حوزه علمیه قم برگزار کرد نشست علمی نقد کتاب انوار القرآن

● امیرحسین شرافت



و اندک بودن مباحث قواعد تفسیر در شیعه گامی بلند برشمرد. رضایی افزود: ما در حوزه باید بحث ولایت را تقویت کنیم و جایگاه ولایت را در قرآن به عنوان قطب قرآن مشخص کنیم. مطالبی هم که به عنوان نقد کتاب مطرح می‌شود به این معنا نیست که جایگاه ولایت نزد دوستان روشن نباشد. صدها آیه در مورد اهل بیت در قرآن هست و اهل بیت (ع) جایگاه ویژه‌ای دارند: آیه تطهیر، آیه مباحله، سوره کوثر و سیدد آیه که مفسران آنها را درباره امیرالمؤمنین دانسته‌اند و حدود دویست و پنجاه آیه در مورد امام عصر (عج) در قرآن شمرده شده و صد و سی و پنج آیه درباره حضرت فاطمه زهرا بیان شده است. البته روایاتی که در این زمینه نقل شده قابل نقد و بررسی است، اما پرشماری روایات اهمیت جایگاه اهل بیت را نشان می‌دهد که مورد اذعان همه ماست. پس نقد ما نقد به روش و کتاب است تا کارهای بهتری در زمینه مباحث روایی اهل بیت و جایگاه اهل بیت در قرآن ارائه شود. ایشان در ادامه و در بیان انتقادات خود به کتاب انوار القرآن گفت: در این کتاب سه نکته قابل بحث است. مشکلات شکلی،

نشست علمی نقد کتاب انوار القرآن، نوشته حجت‌الاسلام سیدمحمدرضا حسینی غیائی، از سوی انجمن قرآن پژوهی حوزه علمیه قم با حضور مؤلف و کارشناسان علوم قرآنی آذرماه سال جاری برگزار شد.

در این نشست که نویسنده کتاب نیز حضور داشت، حجج‌الاسلام دکتر محمدعلی رضایی، سیدمنذر حکیم، بهجت‌پور و نصیری به نقد و تحلیل محتوای کتاب انوار القرآن پرداختند.

در آغاز این نشست مؤلف کتاب به انگیزه خود از نگارش آن پرداخت و اظهار داشت: نظر اصلی، ایجاد جهش علمی در مباحث و معارف قرآنی و توجه به این مسئله بود. این کتاب، سرآغاز است، نه پایان. مهم‌ترین خصوصیت کتاب، تعیین قواعدی است که از روی روایات استنباط شده معین نموده است.

در ادامه، حجت‌الاسلام رضایی اصفهانی به تشریح نقاط قوت کتاب پرداخت و شجاعت ابراز عقیده نویسنده، تلاش در جهت فهم قانونمند قرآن و توجه به روایات تفسیری درباره جایگاه اهل بیت در تفسیر را از نقاط قوت کتاب دانست و آن را با توجه به محدود

ویژه‌های دارد، اما تفسیر قمی به خاطر ابی الجارود مشکلات جدی دارد.

در اشکال محتوایی، مؤلف محترم در صفحه ۱۹۷ نام امیرالمؤمنین (ع) را «حطه» معرفی می‌کند. اولاً، سند ایشان تفسیر منسوب به امام حسن عسکری است که از لحاظ راویان اعتبار آن مورد تردید است. ثانیاً در روایت هم دارد که مثال علی (ع)، حطه است که امیرالمؤمنین باب و حطه امت است.

حجت‌الاسلام مندر حکیم، منتقد دیگر این نشست، نیز اظهار داشت: یکی از مسلمات ما بحث ولایت اهل بیت (ع) است که بحثی زیربنایی، اصلی و محوری است. شاید اسلام بدون ولایت قابل فهم نباشد و شرایط معاصر، ضرورت تحکیم تشیع و ولایت اهل بیت و دفاع از اهل بیت و پاسخ به شبهات را مآخذ می‌کند. اما روش تحکیم مبنا و برخورد با شبهات چگونه باید باشد؟ این بحث، مهم و کلیدی است. روش ضعیف، یکی از آسیب‌های جدی است، چه در حوزه و چه در دانشگاه. باید نقاط ضعف خود را شناسایی و ترمیم کنیم. یکی از افتخارات مکتب اهل بیت (ع) منطقی، جامع، ارزشی، هماهنگ و پیشرو بودن آن است. این ویژگی‌ها را اگر مدنظر قرار دهیم روش مناسب را به راحتی پیدا می‌کنیم. ما باید به گونه‌ای حقایق را مطرح کنیم که قدرت دفاع منطقی از آن را داشته باشیم. اگر دلیلی بیابیم که قدرت اثبات آن مدعا را نداشته باشد، این دلیل سست، آسیب جدی در روش است؛ هرچند ممکن است دلیل دیگری بتواند اثبات کند.

خود امیرالمؤمنین در پاسخ به این سؤال که آیا ذکر امامت در قرآن مطرح است؟ می‌فرماید: بله اگر جستجو کنید بسیار است. اما با کدام روش؟ حداقل ما باید کارهای قرآنی درباره اهل بیت و ولایت را ارزیابی کنیم. کارهای خوب و زیادی در این مدت انجام شده اما نمی‌دانم چرا در حوزه از آنها تحلیل نمی‌شود. کتاب‌هایی که نقاط قوت زیادی دارد و می‌تواند محققان را راهنمایی کند.

بحث از ارزشی بودن مکتب اهل بیت است. یعنی ما اهل بیت را به دلیل ارزش‌هایی که دارند تقدیس می‌کنیم و احترام می‌گذاریم. اگر بنا باشد این ارزش‌ها را در اهل بیت خلاصه و منحصر بکنیم به گونه‌ای که قابل تعدی نباشد، دیگر معنا ندارد که ما اهل بیت را اسوه قرار دهیم. ظهور مفاهیم ارزشی در قرآن به دلیل بیان آن ارزش بوده و نه بیان اسم شخص، چون ملاک ارزیابی آن ارزش است نه شخص. خلاصه کردن ارزش در یک فرد، مسیر انحرافی است. با چه مجوزی روایت را یک بعدی نگاه می‌کنیم؟ اهل بیت (ع) به ما یاد دادند که «القرآن یفسر بعضه

روشی و محتوایی. در مورد اشکالات شکلی، کتاب انوار القرآن، فهرست منابع ندارد در حالی که یکی از اولویت‌های هر کتاب، فهرست منابع است آن هم کتابی که این همه از روایات استفاده کرده است. دوم، عدم تناسب محتوایی فصل‌هاست. مثلاً فصل‌های اول و دوم که قواعد اصلی و فرعی را گفته است با فصل‌های دیگر تناسب ندارد و هندسه منطقی آن رعایت نشده است. همچنین بحث هفتم و هشتم.

درباره مسائل روشی خوب بود که نویسنده ابتداءً واژه قواعد را معنا می‌کرد. در این کتاب، قواعد مهم مربوط به تشیع در تفسیر، بیان شده اما واژه قواعد به خوبی تفتیح نشده است. درباره قواعد تفسیری در میان اهل سنت، کتاب‌های متعددی نوشته شده مثل قواعد التفسیر خالد عثمان السبت، اصول التفسیر و قواعد، خالد شیخ عبدالرحمان العک، قواعد التفسیر، سعدی و کتاب‌های دیگر که هر کدام قاعده تفسیر را به شیوه خود معنا کرده‌اند. بنابراین، معنای قواعد از نظر مؤلف باید روشن می‌شد. دوم اینکه ایشان از روش تفسیر روایی استفاده کرده‌اند اما کاربردها، انواع و گونه‌هایش را بیان نکرده‌اند و اشکالات دوستان شاید به همین نکته بازگردد. سوم، خلط مفهوم مصداق است. یعنی از قاعده جری و تطبیق غفلت شده است. این قاعده از کلام امام باقر (ع) گرفته شده است که: «ظهره تنزله و بطنه تأویله منه ما قد مضی و منه ما لم یکن یجری کما تجری الشمس و القمر» (بحار الانوار ج ۸۹، ص ۹۷). این روایت در تفسیر عیاشی (ج ۱، ص ۶۱) آمده و به سندهای متعددی نقل شده است. قرآن مثل ماه و خورشید در جریان است و در هر زمان مصادیق جدیدی دارد. اگر روایت دارد که «اهدنا الصراط المستقیم» درباره امیرالمؤمنین (ع) است؛ یعنی از مصادیق کامل آیه است نه این که آیه مصادیق دیگری ندارد؛ راه امام حسین (ع) هم صراط مستقیم است. مورد دیگر، خلط مباحث ظاهر و باطن است، گاهی روایاتی که اشاره به باطن قرآن دارد به ظاهر حمل شده و به عنوان نام اهل بیت ذکر شده است مثل آیه «یالیتنی کنت تراباً» که در حدیثی آمده مقصود امیرالمؤمنین است. این به نوعی باطن آیه است اما در صفحه ۱۹۹ این کتاب از کلمه تراب، عنوان ابوتراب استفاده شده است. پنجم، خلط تفسیر و تأویل است. «الایمان و الهدی» در آیات، امیرالمؤمنین، اما در روایات نوعی بحث باطنی و تأویلی است.

نکته بعدی درباره اشکال روشی است. نویسنده (در ص ۲۸) تفسیر عیاشی و قمی را دو تفسیر اصلی شیعه معرفی می‌کند و با تکریم فراوان از علی بن ابراهیم قمی یاد می‌کند. وی جایگاه



که جایگاه اهل بیت برای همه عقلا، و نه فقط برای مسلمانان، بدیهی، بین، روشن و قابل دفاع منطقی باشد. از این رو به جای آن که بگوییم «قواعد شیعه»، باید بگوییم قواعد فهم صحیح قرآن. برای مثال، برخی می‌گویند «امامان شیعه!» آیا، امامان مختص به شیعه‌اند یا همه دنیا و مسلمانان؟ ما ائمه را در دایره کوچکی محدود می‌کنیم و فکر می‌کنیم آنها را بزرگ کردیم! اگر به این روش پیش برویم، حقایق بسیار بزرگ را در یک قالب کوچک خلاصه می‌کنیم در حالی که می‌پنداریم از اهل بیت دفاع کرده‌ایم. با این نگاه، بسیاری از مطالب این کتاب قابل نقد است چه از لحاظ روشی و چه از لحاظ سندی. فهم جامع و هماهنگ را نمی‌شود با چند روایت به دست آورد و اهل بیت را در قرآن به دیگران شناساند. باید به کلیه آن آیاتی که از اصول و محکومات اندنگاهی فراگیر داشت و متشابهات و تأویل و باطن قرآن را در چارچوب آن محکومات فهمید. اهل بیت (ع) هم خود این گونه عمل کرده‌اند. از این رو، در روش طرح و تفهیم مطالب این کتاب باید بازنگری کرد.

حجت‌الاسلام و المسلمین بهجت‌پور نیز تصریح کرد: حوزه تفسیر و حوزه تطبیق مکمل یکدیگرند. همان طور که باید ابهاماتی را که بر الفاظ قرآن عارض می‌شود رفع کرد تا معانی چهره‌گشایی کنند، توجه به تطبیقات و تنزیلات نیز ضروری است. بعضی مصادیق، هنگام نزول آیه مورد توجه بودند و مصادیقی هم وجود دارند که بعد می‌شود آیات را بر آنها تطبیق کرد. به تعبیر دیگر، سرّ جاودانگی و تابش دمام نور درخشان قرآن به همین تطبیقات است. اگر قرآن با زندگی تطبیق نشود، کتابی تاریخی خواهد شد و امروز امکان بهره‌گیری از آن فراهم نمی‌شود. ای کاش دانشمندان حوزه و تفسیر، این درس را از اهل بیت می‌گرفتند و به استمرار آن می‌اندیشیدند تا تکلیف همه چیز از همین قرآن روشن شود. البته در جایی که اصرار به صراحت ذکر اهل بیت قرآن می‌شود باید تأمل کرد. در روایتی است که اتفاقاً همین سؤال از امام صادق می‌شود که چرا نام اهل بیت در قرآن نیست؟ این سؤال از قدیم بوده است. ائمه هم تکذیب نکردند. در صفحه ۵۵ و ۱۸۲ این کتاب، مؤلف دو روایت از شیعه و سنی نقل می‌کند که نام اهل بیت در قرآن به کنایه آمده است. اما باز اصرار دارد که این اسامی به صراحت آمده است!

نکته دیگر این که گفته می‌شود اساس و مبنای دعوت قرآن، دعوت به اهل بیت است. در این گونه موارد بحث از اساس و مبنا نیست. اساس و مبنای قرآن دعوت به اهل بیت نیست بلکه حل تکلیف است. مثلاً در فرهنگ شیعی کل جریان دینی وقتی به

بعضاً، روایت هم‌چنین است. اگر ما ظاهر روایت را منهای روایت دیگر تفسیر کنیم روش ناقصی است. اگر قرائن متصل و منفصل نادیده گرفته شود از لحاظ سلامت فهم مورد تشکیک است. اهل بیت (ع) نمونه‌های زیادی ارائه دادند و یاد دادند که وقتی می‌گوییم «کلامک نور»، کل کلام را باید نگاه کنیم. قرآن هم به ما هشدار داده که کلام را چنین تفسیر کنیم. این روش غلط است چه در میان شیعه باشد و چه غیر آن.

این نویسنده آثار قرآنی، ادامه داد: بحث هماهنگ بودن اندیشه‌ها و مقولاتی که اهل بیت مطرح می‌کنند بسیار مهم است. ما هرچه تفسیر کنیم باید در منظومه فرهنگی اهل بیت جای دقیق خود را داشته و منطقی باشد. هر چیزی هم باید در حد خود مطرح شود. مستمر و جاویدان بودن خط اهل بیت به این نیست که کسی شعار و نام اهل بیت را به زبان جاری کند. این خط اهل بیت است که جاری است. تشیع یا ولایت یک خط فکری است که از آدم تا خاتم جاری است. امیرالمؤمنین (ع) فرمودند: «اعرف الحق تعرف اهله» (بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۱۲۶). یک معیاری وجود دارد که علی، علی می‌شود. اگر ما اینها را نادیده بگیریم و میزان را در شخص خلاصه کنیم، این حرکت در فهم ما از آن ارزش‌ها آسیب جدی ایجاد می‌کند و ما را در دایره‌ای محدود قرار می‌دهد. با این کار، بحث ولایت و هدایت بیشتر شعاری می‌شود تا واقعی و عملی. همچنین این روش، بین اسوه بودن ایشان و پیروی ما از آن‌ها سد مینعی ایجاد می‌کند؛ وقتی می‌گوییم آنها در حدی هستند که ما امکان ندارد دنبال آنها برویم، راه‌ها را بر خودمان بسته‌ایم و آنها را در افقی دست نیافتنی قرار داده‌ایم. این یکی از معضلات است. تقصیر و غلو هر دو انحراف است. اما راه میانه کدام است؟ برای کشف این راه، برای فهم آن ارزش‌ها و مفاهیم و پیروی کردن، یک منهج می‌خواهیم. اینها مشکلات جدی است که متأسفانه در روش برخورد با مقولات فرهنگی در جامعه مشهود است. این جاست که خلط‌ها به وجود می‌آید. اگر پیامبر (ص) می‌فرماید: «علی مع القرآن و القرآن مع علی» (بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۳۵) چگونه باید فهمیده شود. روایت می‌گوید که ارزش علی به این است که با قرآن است. اما ممکن است این روایت را به گونه‌ای دیگر تفسیر کنیم.

این محقق پرکار علوم اسلامی ادامه داد: نکته دیگر این است که وقتی می‌گوییم اسلام را مجسم می‌کنیم، به دلیل این است که فهم ما قاعده‌مند و منطقی است. حال چگونه می‌توان گفت، قواعدی داریم که دیگران ندارند یا ما فهمی داریم که دیگران ندارند! پس هیچ کسی قابل هدایت نیست. اتفاقاً قرآن باید طوری تفسیر شود

علی بن جعفر - ابن الامام جعفر الصادق (ع)، ص ۷). بسیاری از بزرگان هم اشاره کرده‌اند که چون آب مایه حیات است و امام هم مایه حیات معنوی است مناسبت ظاهر و باطن رعایت و به تأویل برده شده است. یا آیه «وعلامات و بالنجم هم یهتدون» (نحل: ۱۶). امام هشتم فرمود: «نحن العلامات و النجم رسول الله صلی الله علیه و آله» (الکافی، کلینی، ص ۷). این بطن آیه است. رخدادی را نیز بازگو نمی‌کند. یعنی همان‌گونه که خدا در آسمان و زمین نشانه‌هایی قرار داد، نشان بارز هدایت و رهسپاری هم نجم یعنی پیامبر است و بعد از او علامات یعنی امامان هستند.

بنابراین، سبب و شأن نزول، مربوط به تفسیر و جری و بطن هم مربوط به تأویل است. اگر ما به این منطق توجه نکنیم و مرز روایات و سبب و شأن نزول و جری و بطن را رعایت نکنیم ناخواسته به نحوی دچار مبالغه و غلو می‌شویم و مفاد و محتوا و نصوص آیات را حصر می‌کنیم و زبان طعن و مخالفان اهل بیت را باز می‌کنیم.

نصیری ادامه داد: محمدحسین ذهبی که کتاب التفسیر و المفسرون او صدمات زیادی به شیعه زده است و در محافل علمی تدریس می‌شود بازسازی تصویر تفاسیر شیعه را دشوار ساخته است. او تفسیر تنکابنی را ملاک تفسیر شیعه قرار داده است. این کتاب بر همان مبنایی است که مؤلف کتاب انوارالقرآن مطرح کرده یعنی قرآن هیچ مطلبی ندارد جز ولایت! خواننده هم می‌گوید عجب! یعنی خدایی که می‌خواهد از خود و وحدانیت و رسالت و تقوا و معنویت سخن بگوید، همه هیچ است و فقط علی بن ابی‌طالب! اوج افراط‌گویی را به دست تنکابنی می‌دهد و می‌افزاید شیعه معتقد است قرآن دارای ظاهر و باطن است. البته می‌گوید این حقیقتی است که ما می‌پذیریم و احادیث صحیح هم داریم اما این افراط است که شیعه می‌گوید ظاهر قرآن دعوت به توحید و نبوت است و باطن آن امامت و ولایت. او می‌گوید تفسیر شیعه همان تفسیر حزب شیعه است که می‌گویند قرآن فقط مال ما است. من نمی‌خواهم بگویم که مؤلف این کتاب بستر این مسئله را فراهم کرده است اما گاهی ناخواسته مطالبی مطرح می‌کنیم که دشمن به غرض و دوست از روی جهل به مسیری می‌افتد که خود ما هم آن مسیر را نمی‌پسندیم.

کتاب انوارالقرآن را زیر عنوان «اولین قواعد شیعه که در سراسر قرآن جاری می‌گردد»، انتشارات حماسه در ۲۸۸ صفحه و سه هزار تیراژ چاپ کرده است.

حجت‌الاسلام حسینی غیائی در پاسخ به نقدهای وارد شده در

نتیجه می‌رسد که حضرت حجت ظهور کند، اما این امر به این معنا نیست که تک تک گزاره‌هایی که اهل بیت فرمودند، دعوت به حضرت حجت باشد؛ بلکه به مفهوم این است که ظهور ایشان علت مبقیه است و باعث می‌شود زحمات هدر نرود. اما براساس نوشته‌های نویسنده محترم دور پیش می‌آید؛ اهل بیت دعوت به قرآن می‌کنند و قرآن به اهل بیت دعوت می‌کند پس اهل بیت به اهل بیت دعوت می‌کنند!

حجت‌الاسلام نصیری، منتقد دیگر نشست، گفت: نقادان کتاب به معنای بی‌توجهی به ارزش‌های کتاب و غفلت از قلم نویسنده نیست بلکه تلاش برای کاهش ضعف‌هاست. روایاتی که ذیل آیات شریفه قرآن درباره اهل بیت رسیده است به چهاردسته تقسیم می‌شود. دو دسته مربوط به تفسیر است که شناخته‌ترین روایات است، دو دسته هم به تأویل آیات مربوط می‌شود. دسته اول درباره سبب نزول است. یعنی رخدادی در دوران پیامبر برای امام معصوم پیش آمده و بعد آیه‌ای فرود آمده است؛ نظیر آیه ولایت «انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلاة و یؤتون الزکاه و هم راکعون» (مائده: ۵۵) که وقتی حضرت علی (ع) انگشتر خود را در مسجد به مستمند می‌بخشد این آیه نازل می‌شود. یا آیه ابلاغ: «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک» (مائده: ۶۷). کاملاً پیداست که این آیه سبب نزول دارد یعنی جریان غدیر. دسته دوم شأن نزول است. یعنی لزوماً رخداد و حادثه‌ای پیش از نزول آیه و در دوران رسالت اتفاق نیافتاده اما آیه ناظر به اهل بیت است و مقامی از آنها را بیان می‌کند. مثل آیه شریفه «ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه» (بینه: ۷) که سیوطی و بزرگان اهل سنت نیز نقل کرده‌اند و یکی از دلایل محکم شیعه است براین که اصطلاح شیعه در دوران پیامبر رواج داشته است؛ پیامبر دست مبارک را به شانه حضرت علی گذاشتند و فرمودند «خیر البریه علی و شیعیان علی هستند». دسته سوم، جری است و مربوط به آیاتی است که بر حوادث و رخدادهای امت‌های گذشته نظر دارد. دسته چهارم هم که باز مربوط به تأویل است به نظر بنده، بحث بطن آیات است. یعنی آیه، ناظر به رخداد نیست. یک مطلب حقیقی را بیان می‌کند و امام این آیه را بطناً به معصوم تأویل برده است؛ نظیر: «قل ارایتم ان اصبح ماء کم غورا فمن یأتیکم بماء معین» (ملک: ۳۰) این آیه هیچ رخدادی را درباره امت‌های گذشته یا امت اسلامی بیان نمی‌کند. امام کاظم می‌فرماید این آیه یعنی اگر امام شما غایب شود چه کسی امام جدید را برای شما خواهد آورد؟ «اذا غاب عنکم امامکم فمن یأتیکم بامام جدید» (مسائل



است در کتاب خود آورده که «قد ذکر الشیعه لعلی (ع) اسماء کثیره و القاباً متعدده» (جواهر الطالب، ج ۲، ص ۱۲۰). مهم‌تر از همه شهر آشوب که از عظمت او نزد علما واقفاید، در مناقب آورده که امیرالمؤمنین (ع) در قرآن، سیصد اسم دارد. «قال صاحب کتاب الانوار: ان له فی کتاب الله ثلاثمائة اسم» (مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۶۶).

درباره کلمه «حطه» درست فرمودند، در پایان کتاب انوارالقرآن به احتمال وجود شباهت اشاره شده، اما بعد در مناقب شهر آشوب (ج ۳، ص ۷۰). اسماء و القاب امیرالمؤمنین را دیدیم که حطه نیز در میان آنها بود. در تصویر تلویزیونی هم که از قدس دیدیم، روی یکی از باب‌ها نوشته شده است باب حطه، همان طور که در کعبه هم باب امیرالمؤمنین (ع) وجود دارد. درباره افراط و تفریط و طعن مخالفان هم باید بگوییم ما نمی‌توانیم هیچ وقت طعن مخالفان را تمام کنیم. هیچ مذهبی نباید انتظار داشته باشد که دیگران آن را طعن نکنند. مگر یهودیان چقدر عیسی (ع) را که برای مسیحیان مقدس است طعن می‌کنند؟ آیا مسیحیان توانستند با کوتاه آمدن جلو یهودیان را بگیرند؟ آیا دیگران با مسائل حج چگونه برخورد می‌کنند؟ ما نباید انتظار داشته باشیم که طعن مخالفان تمام شود. مسئله دیگر این که اهل بیت در مورد کل بشر یک وجه دارند و در مورد پیروان و شیعیان خودشان، وجه دیگر. شکی نیست که مباحثی که در حوزه علمیه مطرح می‌شود باید عمیق‌تر از مباحثی باشد که برای یک تازه مسلمان مطرح می‌شود. کسی که عمری به مجلس امام حسین رفته باید بیشتر با این مسائل آشنا باشد.

در ادامه، حجت‌الاسلام بهجت‌پور افزود: هر چند اختلاف در مباحث وجود دارد اما امروزه اتخاذ و اعلام مبنا در آغاز تألیف بسیار مهم است. اگر چیزی هم اختلافی بود و ندانستیم مثلاً تأویل چیست یا بطن چیست، نویسنده باید قاعدتاً مبنای خود را در آغاز تألیف ذکر کند. اسماء هم در تعابیر روایت و آیات به معنای ویژگی‌های صفات است نه اسم عین «و علم آدم الاسماء کلها» (بقره: ۳۱). نکته دیگر این که برای مثال سوره مدثر که در ترتیب نزول سوره چهارم است و بعضی آن را سوره اول می‌دانند. در آیه «فی جنات یتسائلون - عن المجرمین» (مدثر: ۴۰، ۴۱). مجرم را بر دشمن اهل بیت تطبیق می‌کنید. دشمنی که در آن روز وجود ندارد. از این موارد در کتاب فراوان است. آیه در شرایطی نازل شده که آغاز رسالت است، نه اهل بیته هستند و نه مسائل مربوط به اهل بیت. در مقدمه کتاب (ص ۲۳-۲۴، بند ۶) نوشته شده که اگر صدر و ذیل آیه به هم خورد نباید نگران بود! اتفاقاً باید نگران شد. نباید معانی بطنی را که

این نشست اظهار داشت: برخی مسائل برمی‌گردد به مباحث کلی در حوزه و فرهنگ شیعه که چه باید گفت و چه نباید گفت و چه غلو هست یا نیست. این بحث بین اعظام و بزرگان مطرح است اما درباره مسئله تفسیر و تأویل و ظهر و بطن هم اختلافات زیادی وجود دارد. در این باره قطعیتی وجود ندارد و باب آن باز است. متقدمین که می‌گویند تأویل و تفسیر و معنا یک چیز است، در مورد بطن و تأویل هم همین طور است و یک مبنا و تعریف قطعی ارائه نشده است. ما یک سری روایت آورده‌ایم که اهل بیت فرموده‌اند این آیات مربوط به ماست. حالا این در حوزه تأویل، تفسیر یا بطن است، بحث دیگری است. درباره اسم هم روایاتی که دوستان فرمودند دیده‌ام و مباحثی هم که فرمودند می‌پذیرم. اما چیزی که بنده را اذیت کرده که بگویم اسماء اهل بیت در قرآن وجود دارد، روایاتی است مثل «آلا و انی مخصوص فی القرآن باسماء احذروا ان تغلبوا علیها فتضلوا فی دینکم» (بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۳۵، ص ۴۶). روایت دیگر در جلد اول شواهد التنزیل (ص ۲۰۳ و ۲۳۱) حافظ حاکم اردکانی حنفی مذهب که از بزرگان اهل سنت است و در تفسیر عیاشی (ج ۲، ص ۸۲) و تفسیر برهان (ج ۳، ص ۳۶۴). از ابن عباس و حضرت سجاد روایت نموده‌اند: «ان لعلی علیه السلام اسماء فی القرآن ما يعرفها الناس»، در قرآن اسمایی برای امیرالمؤمنین است که مردم آن را نمی‌شناسند. درباره واژه اذان هم ذیل آیه روایت شده که «اسم نحلله الله عزوجل علیا علیه السلام من السماء، لانه الذی ادى عن رسوله برائه» (تفسیر نورالثقلین، شیخ حویزی، ج ۲، ص ۱۸۴). اذان اسمی است که خداوند به علی داده است. صحبت از تأویل و بطن نیست. من هم متوجه این هستم که اذان ممکن است یک بحث تأویلی و بطنی باشد اما این روایات هم هست. سیوطی هم در الدر المنثور (ج ۳، ص ۲۰۸-۲۰۹) این حدیث را از حکیم بن حکیم آورده است که به راستی که برای علی (ع) اسمی در کتاب خداوند است که آن را نمی‌شناسند. گفتیم آن چیست؟ که همین آیه مربوط به اذان را مطرح می‌کند. نجاشی هم که اعتبار او نزد فقها و اعظام مشخص است در کتاب رجال خود (ص ۶۶) درباره حسین بن القاسم که از ثقات اصحاب ائمه است می‌نویسد «له کتاب اسماء امیرالمؤمنین علیه السلام من القرآن». نجاشی می‌گوید او کتابی از اسماء امیرالمؤمنین در قرآن دارد. البته این کتاب به دست ما نرسیده است. همچنین در رجال نجاشی (ص ۶۵) آمده است که حسین بن شاذویه هم کتابی در اسماء حضرت امیرالمؤمنین (ع) دارد که ایشان هم از ثقات اصحاب ائمه است. یا شمس‌الدین دمشقی شافعی که از بزرگان اهل سنت

عیسی را از آل عمران می‌شمرد» در حالی که نویسنده اصرار دارد که اگر مطلب را این گونه تبیین نکنیم ظلم به اهل بیت است!

حجت‌الاسلام رضایی اصفهانی دیگر منتقد این تشبیه است نیز گفت: در تبلیغ این کتاب گفته شده بود که نام امیرالمؤمنین علیه‌السلام بیش از هزار مرتبه کاملاً صریح در قرآن آمده است یا نام کربلا، نجف اشرف و فرات، پخش این مطالب چه قدر قابل توجه است؟ این مطالب نیاز به اثبات دارد.

در مورد اذن و مؤذن هم روایاتی هست که در شأن امیرالمؤمنین است. چون امیرالمؤمنین سوره توبه را اعلام کرد یا «اذن مؤذن بینهم» روز قیامت یک مؤذن بین دوزخیان ندا می‌دهد. این هم گفته می‌شود امیرالمؤمنین علیه‌السلام است. این که در روایات آمده که نام امیرالمؤمنین اذن است برداشت از همین مطلب است. چون این اذن را به امیرالمؤمنین منتسب کرده‌اند. ولی این که بگوییم نام ایشان مؤذن است و در قرآن آمده قابل تأمل است چون اسم در قرآن گاهی به معنای صفات و ویژگی‌هاست.

نکته بعدی این که ایشان در صفحه ۴۳ می‌نویسد: برای فهم قرآن فقط باید به روایات مراجعه کرد، معنای این سخن چیست؟ آیا ما از روش‌های دیگر تفسیری نمی‌توانیم استفاده کنیم؟ آیا باب تفسیر اجتهادی بسته است؟ این حرف ما را در دام اخباری‌گری می‌اندازد. چون فکر می‌کنیم تفسیر فقط باید از طریق روایت باشد. اگر ذیل آیه‌ای روایت نبود چه باید کرد؟ آیا باب علم و فهم قرآن بسته است؟ آیا خلاف حکمت لازم نمی‌آید؟ در این موارد حجیت ظواهر قرآن، اجتهاد، قرائن عقلی و قرائن نقلی از دیگر آیات چه خواهد شد؟

در صفحه ۸۲ تعبیری دارد درباره السابقون السابقون می‌نویسند که محمد بن مسلم از السابقون بوده است. در روایتی نقل می‌کنند که امام صادق علیه‌السلام فرمود: اصحاب پدرم در زمان حیات‌شان و بعد از حیات‌شان موجب زینت و سربلندی بودند. منظورم ذراره، محمدبن مسلم و لیت مرادی و... بودند ایشان قوامین به قسط بودند... ایشان السابقون السابقون بودند. مراد این نیست که اسم ایشان السابقون بوده است. این تطبیق بعد از دو قرن است. تفسیر یا تنزیل آیه این نیست و مسلماً منظور امام صادق هم این نبوده است.

حجت‌الاسلام نصیری نیز تصریح کرد: علی‌رغم ارادتی که بسیاری به مرحوم علامه مجلسی داشته و دارند اما برخی اعتراض می‌کنند که چرا شما در نقل روایات گشاده دستی کردید. کار به جایی می‌رسد که مرحوم امام در کشف‌الاستراخ با این عبارت می‌خواهند ایشان را احیا کنند که مقصود علامه مجلسی آن بوده است که آثار

تطبیقات را بیان می‌کند به معنای تنزیلی تبدیل کنیم و اگر سیاق هم به هم بخورد نگران نشویم!

درباره روش این کتاب هم یک سؤال دارم. اگر در آغاز رسالت یک آیه نازل شود و معنا و مفهوم جدی آن مربوط شود به دویست سال آینده، عرب آن روز از این آیه چه می‌فهمیده است؟ اگر تطبیقات را وارد تنزیلات کنیم و در سیاق آیه از آن یاد کنیم، منجر به مجمل شدن آیات در زمان نزول نمی‌شود؟ یعنی او می‌فهمید که این شخص معاویه است یا آنکه آنها هم روی همین عبارات‌ها درگیر بودند. گاهی هم در کتاب، تناقض هست، یعنی روایاتی هست که بین آنها اختلاف است و تکلیف آن هم روشن نمی‌شود. مثلاً در صفحه ۱۹۴ می‌نویسند روایتی هست که نام حضرت علی علیه‌السلام در انجیل، ایلیا است اما روایت دیگری می‌آورند که حیدر است. هر دو ذکر شده تکلیف هم روشن نیست. یا ادعاهای بزرگی می‌شود، مثلاً می‌گویند نام اهل بیت به شکل قطعی و صحیح در کتب سلف آمده و بعد ارجاع می‌دهند. اما فقط نام حضرت علی علیه‌السلام را در دو سه مورد می‌آورند و نام دیگر ائمه نیامده است. در دو سه جای کتاب هم تصریح می‌کنند که اهل سنت صریحاً گفته‌اند این موارد را بر اهل بیت تطبیق می‌کنند در حالی که هرگز اهل سنت چنین کاری نمی‌کنند. در تنزیل چرا، ولی در تطبیق هرگز.

گاهی هم دلایلی می‌آورند که اضعف از مدعاست. می‌گویند اهل بیت، واسطه در خلقت‌اند بعد یک مجموعه روایت می‌آورند که فقط نام پنج تن هست یا قیاس شده که چون فلان جا نام دوازده معصوم رفته حتماً شامل پیامبر و حضرت زهرا هم می‌شود. اینها حداقل باید توضیح داده شود.

مورد دیگر این که ایشان شجاعت به خرج داده‌اند و کار خوبی است؛ و آن این است که تطبیق باید از انحصار خارج شود. همچنان که علامه طباطبایی می‌فرمایند جری و تطبیق از باب مثل مثل است. مثلاً ایشان منظور از آب را ائمه می‌دانند. «بماء معین» (ملک: ۳۰). در جای دیگر می‌گویند چرا در همان تطبیقات اولیه بمانیم؛ آل عمران هم می‌شود آل ابوطالب. بعد اسم می‌برند: مسلم، فرزندان مسلم و غیره که اینها اصطفی شده‌اند. سؤال این است که آیا عقیل هم جزو این مجموعه است؟ یعنی او معصومی است که خداوند اصطفی کرده است؟ «ان الله اصطفی آدم و نوحاً و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین» (آل عمران: ۳۳). مسلم را گفته‌اید اما عقیل را که واسطه است رها کردید. خود اهل بیت در مناظره با خلفا به این آیه استناد کرده‌اند، جایی که می‌پرسند چرا شما که از دختر پیامبر هستید خود را منتسب می‌کنید، می‌فرمایند: «خدا در قرآن،

کرد: راز ماندگاری تفسیر المیزان در این است که علامه این کتاب را عالمانه و محققانه و مؤدبانه نوشت و مواظب بود که سخن آن توهین به دیگران نباشد، ما باید دفاع معقولانه و منطقی از اهل بیت داشته باشیم و مطالبمان براساس کتاب قرآن و سنت و عقل و علم قطعی باشد. من می‌خواهم بپرسم که آیا ایشان سند روایات را بررسی کرده‌اند یا نه. ما باید بدانیم این سخنان اهل بیت است یا نه، تا بعد جهش علمی صورت بگیرد.

مؤلف کتاب انوارالقرآن نیز در سخنان پایانی خود با پذیرش برخی از نقدهای وارده گفت: یکی از مهم‌ترین تذکرات دوستان ارتباط روایات و تناقضات پیش آمده است که کار فقه الحدیثی روی آن نشده. اتفاقاً من این را کاملاً به جا می‌دانم و صحیح است و نه تنها من انجام ندادم بلکه دیگران هم انجام ندادند. ما در این زمینه خلأ داریم. گرچه به حمدالله در زمینه فقه، بزرگان ما کارهای مفصل و مرتبی انجام داده‌اند، اما در این حوزه‌ها خیلی کم کار شده‌است. مثلاً آقای شیخ مهدی آصفی که البرهان را چاپ کردند، در ابتدا می‌نویسند: احادیث البرهان باید بررسی شود، من توضیح ندادم و نتوانستم توضیح بدهم، چون کار من، یا در حد یک شخص نیست که توضیح دهد. بزرگانی چون شهید اول و ثانی، فاضل هندی، صاحب جواهر و حضرت امام در زمینه فقه، در طول هزار سال کارهای مفصل و گسترده کرده‌اند اما در این زمینه در البرهان و نورالثقلین فقط یک جمع‌آوری شده و اصلاً کار سندی نشده است. این کار یک شخص نیست و کار من، تنها یک شروع است. نکته دیگر این که مسئله فقه الحدیث کار رایانه‌ای نیست که نوع روایات را به راحتی مشخص کند، بلکه یک کار کارشناسی است. برای نمونه، روایات مرسل که هیچ بهایی به آن داده نمی‌شود، اما در بعضی مراسیل، می‌بینیم که مرحوم حضرت امام، شیخ انصاری، وحید بهبهانی و علامه حلی قائل به عمل به آن هستند. از سوی دیگر به خیلی ضعیف عمل می‌شود چون منجبر است به عمل اصحاب. از دیگر سو، خیلی روایات صحیح و معتبر است که فقها از آن اعراض کرده‌اند و هیچ یک از فقها به آن استناد نمی‌کنند. من، یک نفر نمی‌توانم این بحث سندشناسی را انجام دهم. ما روایاتی داریم که مصحح است گرچه مشکل سندی داشته و برعکس روایاتی که مشکل سندی ندارند اما عمل نمی‌شوند. کسانی امثال صاحب جواهر باید بیابند روی این روایات کار کنند خصوصاً در این زمان که امکانات هم زیاد است.



روایی و فرمایش حدیثی اهل بیت را احیا کنند. بحار الانوار کتابخانه کوچکی است که این آثار باقی بماند. در حالی که علامه مجلسی در مقدمه بحار می‌نویسد که: من مشارق الانوار حافظ رجب بررسی را نمی‌آورم چون مطالب غلوآمیزی درباره اهل بیت دارد. من این کتاب را با چاپ جدید آن دیده‌ام. حالا می‌گویم شما اگر امروز بودید چه می‌گفتید درباره حرف‌هایی که امروزه درباره اهل بیت می‌زنند و بیشتر از این کتاب است. مرحوم علامه مجلسی متوفای ۱۱۱۱ است، ما الان در سده پانزدهم هستیم و جهان، جهان تفکر و تحقیق و پژوهش است. آن روز شاید این دقت‌ها نبوده است. این کتاب لبریز از روایت است و هر محقق که درباره روایات کاری می‌کند باید بررسی سندی بکند. شما فقط اکتفا کردید به این که روایت از تفسیر عیاشی آمده است، بماند که این تفسیر خود زیر سؤال است. بسیاری گفته‌اند تفسیر علی بن ابراهیم، اثر علی بن ابراهیم دیگری است. بخش دوم آن هم اثر ابی الجارود است که از نظر رجالی مسئله اساسی دارد. خود بحار و کامل الزیارات و کتاب‌های معتبر هم باید بررسی سندی و دلالتی شود. در این کتاب نه تنها بررسی سندی و فقه الحدیثی دیده نمی‌شود بلکه برخی مطالب سست نیز وجود دارد. چون «عمران» ابوطالب است، پس آل عمران هم آل ابوطالب است! یا در ذیل آیه «و وهبنا لهم من رحمتنا و جعلنا لهم لسان صدق علیاً» اینجا روایتی نیست بلکه شما خودتان می‌گویید، «علیا» یعنی علی بن ابی‌طالب. این مطالب از یک محقق بعید است. روایتی اگر از نظر سندی درست باشد اما متنش با عقل و ظاهر و سایر مبانی سازد این حدیث را احتمالاً باید کنار گذاشت. شما می‌گویید اذان یعنی علی، در آیه «و اذان من الله و رسوله الی الناس یوم الحج الاکبر» (توبه: ۲). حالا شما جای اذان، کلمه علی را بگذارید آیا این جمله معنا دارد؟ امام رضا(ع) به شخصی به نام ابی محمود فرمود، دشمنان ما دوگونه علیه ما مشکل درست کردند یا محامد و محاسن ما را چنان بالا بردند که هر بیگانه‌ای ببیند ما را از آن فضا پایین می‌آورد و یا حرف‌هایی را به ما نسبت دادند که ما نگفتیم. ما که می‌گوییم دهان طعنه‌گویان را باید بست نه اینکه حق را نگوئیم. خداوند تمجید کرده که «الذین یبلغون رسالات الله و یخشونه و لایخشون احداً الا الله» (احزاب: ۳۹). ولی جایی که به حق و حقایق نرسیده‌ایم مطالب غیرمتقن را منتشر نکنیم تا این باب را در عصر ارتباطات باز نکنیم که بگویند حوزه‌های علمیه این گونه مطالب را می‌نویسند. من عذر می‌خواهم از این نویسنده که به خاطر دفاع از اهل بیت کتاب نوشته‌اند. من نمی‌خواهم ایشان را تضعیف کنم.

حجت‌الاسلام رضایی اصفهانی در اظهارات پایانی خود تأکید